|  |
| --- |
| موضوع: سوره حمد  عنوان: تفسير سوره مبارکه حمد جلسه 11  مدت زمان: 39.30 دقیقه اندازه نسخه كم حجم: 4.52 MB دانلود اندازه نسخه پر حجم: 8.90 MB دانلود  بسم الله الرحمن الرحيم  الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين  براهين اختصاص حمد به خداي سبحان  در آيهٔ مباركه حمد ادعا اين است كه همهٔ حمد‌ها مخصوص خداي سبحان است،  الف . دو برهان بر اختصاص حمد به خداي سبحان در آيهٔ \*«الحمد لله»\*  دليل بر اين ادعا اموري است؛ اول اينكه چون خدا «الله» است يعني جامع همهٔ كمالات است، ذاتي كه همهٔ كمالات را دارا باشد محمود است پس خدا محمود است. دليل دوم اينكه چون خداي سبحان مالكِ مدبّر همهٔ عوالم هستي است و در برابر اين تدبير و مالكيت حمد قرار دارد پس خدا محمود است.  ب . برهان ديگر بر حصر حمد در خداوند در آيهٔ \*«الرحمن الرحيم»\*  سوم اينكه؛ اين ربوبيت او ربوبيت محموده است زيرا بر اساس رحمت خاصه و عامه كار مي‌كند. \*«الرّحمن الرحيم»\*(1) كه اين رحمن و رحيم فراگير است چه در دنيا و چه در آخرت و اگر احياناً گفته مي‌شود رحمن دنيا و آخرت و رحيمهما، اين ظرف است كه اين رحمت مطلقه به آن ظرف اضافه مي‌شود. اين تأييد مي‌كند كه ربوبيت خداي سبحان براساس رحمت است، ستمي در كار نيست. بنابراين بر اساس رحمانيتش و بر اساس رحيميتش مي‌تواند محمود باشد و بر اساس ربوبيت او هم مي‌تواند محمود باشد چه اينكه بر اساس الوهيتش هم مي‌تواند محمود باشد. منتها اين \*«الرحمن الرحيم»\*(2) روشنگر آن است كه ربوبيت او ربوبيت بر روا و رحمت است.  اختلاف در قرائت «مالك»  اما كلمهٔ \*«مالك يوم الدين»\*(3). اين هم مالك خوانده شد و هم مَلِك منتها قرائت اكثر مَلِك است قرائت مالك كمتر از قرائت مَلِك است. (مَلِك يوم الدين) بيشتر خوانده شده. براي هر كدام از مالك و مَلِك ادله‌اي اقامه كرده‌اند به عنوان وجوه ترجيح.  اقسام مالكيت، حقيقي و اعتباري  اما اصل مِلْك گفتند اقسامي دارد؛ يك قسمش اعتباري است كه در حوزه‌هاي اعتباري اين ملك اعتباري مطرح است مثل اينكه زيد مالك لباس خودش است، مالك زمين خود هست، مالك مسكن خود هست و مانند آن. كه اين ملكيت يك امري است اعتباري و در حيطهٴ قراداد‌هاي عقلا مطرح است. آن با بيع و شراء و امثال ذلك عوض مي‌شود. يعني اگر كسي مالك خانه‌اي بود و فروخت ديگر مالك خانه نيست، مالك ثمن خواهد بود. يا به كسي واگذار كرد هبه كرد ديگر مالك خانه نخواهد بود. اين يك ملك اعتباري است براي تنظيم كارهاي انساني تأييد مي‌شود و اعتبار مي‌شود. از اين مرحله بالاتر، ملكيت حقيقي است منتها محدود. مثل اينكه انسان مالك اعضاء و جوارح خود است، مالك چشم و گوش هست كه با اراده چشم و گوش را اعمال مي‌كند. هر جا را خواست ببيند با اراده مي‌بيند. چيزي را كه خواست بشنود با سامعه مي‌شنود. مالكيت انسان نسبت به قواي خود نظير سمع و بصر يك مالكيت حقيقي است منتها محدود. قسم سوم مالكيتي است كه در حقيقت علت نسبت به معلول دارد و مالكيتي است مطلق و نامحدود. كه مالكيت خداي سبحان از اين قسم است. آنطوري كه علّت مالك معلول است و همهٔ شوون هستي معلول را مالك است، خداي سبحان كل نظام هستي و آفرينش را اينچنين مالك است كه جميع موجودات جهان آفرينش ملك خدايند چون معلول خدايند، چون متقوّم به خدايند كه خدا قيوم كل است. لذا خدا مالك جميع اشياء است، سماوات و ارض و مانند آن. اين معناي مِلْك. چون خود آن مالك محدود است ملكيتش هم محدود است انسان خودش محدود است، مالكيتش نسبت به چشم و گوش هم حقيقي است. اين مالكيتش اعتباري نيست. يعني كسي به زيد نمي‌گويد: اعتبار كرديم ما مالكيت چشم را براي شما كه شما مالك چشم باشيد. اما مي‌شود به زيد گفت اين كتاب را براي شما اعتبار كرديم كه امروز شما مالك باشيد، فردا هم ممكن است از دست زيد به دست ديگري منتقل بشود. زيد آنطوري كه مالك كتاب هست، آنطور مالك چشم و گوشش نيست. مالكيت زيد نسبت به چشم و گوش كه ملك تكويني و حقيقي است مالكيت زيد نسبت به كتاب يك مالكيت اعتباري است. منتها خود زيد محدود است مالكيتش هم محدود است، مملوكش هم محدود است.  ريشه اشتقاق مَلِك و مالك و معاني آنها  اما دربارهٔ كلمهٔ مُلْك كه ريشهٴ اشتقاقي مَلِك است كه مَلِك از مُلْك مشتق است و مالك از مِلْك. مالك يعني صاحب، داراي ملك. ملك يعني داري مُلْك. آنكه داراي نفوذ است مَلِك است و آنكه داراي اصل شيء است او مالِك است. مَلِك يعني كسي كه سلطنت و نفوذ دارد ممكن است اصل مال مِلْك انسان نباشد ولي انسان مسلط بر او باشد. مثل متولّي اوقاف كه مالك نيست ولي سلطه و نفوذ دارد. مَلِك هست ولي مالك نيست. مَلِك يعني آن سلطان و صاحب نفوذي كه مي‌تواند با ارادهٴ خود در آن امر دخل و تصرف كند و او را اداره كند.  دليل قائلان به ترجيح قرائت مَلِك  آنها كه گفتند: ملك أنسب از مالك است گفتند به اينكه در اين آيهٔ‌ كريمه به زمان اضافه شده است گفته شد \*«مالك يوم الدين»\*(4) (ملك يوم الدين). چون مالك به زمان اضافه نمي‌شود، مَلِك به زمان اضافه مي‌شود،‌ از اين جهت ما مَلِك بخوانيم أنسب است از مالك مي‌گويند مَلِك عصر، مَلِك روزگار، مَلِك دهر، نمي‌گويند مالك عصر، مالك اين زمان، مي‌گويند مَلِك اين زمان. آنچه كه به زمان و دوران و تاريخ و مانند آن اضافه مي‌شود، كلمهٔ مَلِك است نه كلمهٔ مالك. و چون در اين كريمه به زمان اضافه شده است، ما اگر بگوييم (مَلِك يوم الدين) مناسب‌تر است تا بگوييم \*«مالك يوم الدين»\*(5). اين وجهي است كه براي ترجيح مَلِك گفته شد.  دليل قائلان به ترجيح قرائت مالك  آن هم وجهي بود كه براي ترجيح مالك گفته شد. چون مالك أعم و أوسع است. بعضي از آقايان مناقشه كرده‌اند گفته‌اند به اينكه اين فرق مَلِك و مالك در جايي درست است كه آن مبدأ منشأ هستيِ حقيقي أشياء نباشد. چون خداي سبحان منشأ حقيقي اشياست، و همهٔ اشياء چه زمان چه غير زمان، معلول خدا و مخلوق خدا و مِلك و مُلك خداست بنابراين هم مي‌شود خدا را مالك زمان دانست،‌ هم مي‌شود مالك غير زمان دانست هم مي‌شود گفت مالك دنياست چه اينكه مي‌شود گفت مالك زمين است. مالك آسمان است، مالك انسانهاست و مانند آن. پس اگر دربارهٴ غير خدا بين مالك و ملك فرق است دربارهٴ خداي سبحان فرقي ندارد چون همهٔ‌ موجودات مِلْك خداي سبحان است. اين حرف درست است كه همهٔ موجودات مِلْك خداي سبحان است اما آن معنايي كه درست است آن را ما با كدام لفظ با كدام مفهوم بايد تفهيم كنيم و تعبير كنيم. ما اگر خواستيم بگوييم خداي سبحان مالك زمين است چه جور بگوييم ؟ و اگر خواستيم بگوييم در اين روزگار سلطه و نفوذ از آن خداست بايد چه تعبير كنيم؟‌ اينكه گفته شد به ظرف اضافه شد يا به زمان اضافه شد،‌ براي آن است كه اين زمان ظرف مالكيت اوست نه مملوك او. اگر گفته شد \*«مالك يوم الدين»\*(6) نه يعني قيامت مال خداست. آنرا آيات ديگر مي‌گويد كه دنيا و آخرت مال خداست. اين آيه كه مي‌گويد: (ملك يوم الدين) يا \*«مالك يوم الدين»\*(7) يعني در روز قيامت فرمانروا خداست كه اين ظرف مالكيت اوست نه مملوك او. اين مالك اضافه به ظرف شده است نه به مملوك. يك وقت مي‌گوييم خدا مالك زمين است، مالك آسمان است يك وقت مي‌گوييم خدا مالك قيامت است. مالك قيامت است يعني فرمانرواي قيامت و مسلط در آن روز خداست نه اينكه در برابر خدا فرق ندارد قيامت و دنيا هر دو مال خداست، البته قيامت و دنيا هر دو مال خداست ولي ما اگر خواستيم از يك معناي حقيقي. به يك لفظ و يك مفهومي سخن بگوييم و ادا كنيم بايد حدود اين كلمات محفوظ باشد. ما اگر خواستيم بگوييم خدا در قيامت نافذ است در قيامت غير خدا نافذ نيست، بايد بگوييم؛ (مَلِك يوم الدين) نه \*«مالك يوم الدين»\*(8). چون \*«مالك يوم الدين»\*(9) به اين معني نيست كه روز جزا يعني قيامت مال خداست چون اين اضافه به ظرف شده است نه اضافه به مملوك. اگر گفته شد مالك سموات است، مالك ارض است يعني سموات مال خداست، ارض مال خداست. اما وقتي گفته شد \*«مالك يوم الدين»\*(10)، يعني در قيامت فرمانروا خداست كه اين ظرف مالكيت اوست نه مملوك او. مملوك او را با تعبير ديگر بيان مي‌كنند.  ترجيح قرائت مالك  بنابراين آنچه كه با اضافهٴ به ظرف سازگار است همان مَلِك است كه أنسب مَلِك است. اما مالك بودن چون معنايي را در بر دارد كه مَلِك همه زير پوشش اوست لذا اگر او را مالك بخوانيم، أولى و أنسب است زيرا خداي سبحان هم بدنهٔ أشيای امكاني را مالك است،‌ سماوات و ارض ما فيهن و ما بينهن را مالك است و هم نفوذ در اينها را مالك است، نفوذ دارد و هم اگر ديگران نفوذي داشته باشند، اين نفوذ را خدا به آنها اعطا كرده است. هم اصل اجرام و اشياء را خدا مالك است هم نفوذ و سلطهٴ بر آنها را خدا مالك است. كلمهٔ مالك آنقدر وسعت دارد كه هم خود موجودات را شامل مي‌شود و همه سلطهٴ بر موجودات را. خدا همان طوري كه مالك سماوات و ارض است و خودش در سماوات و ارض نفوذ دارد، نفوذ در سموات و ارض هم مِلْك خداست. خود اين نفوذ. هر كس در هر گوشه مُلْكي داشته باشد يعني نفوذ و سلطه‌اي داشته باشد اين از آن خداست. خود اين نفوذ را هم خدا مالك است. و به ديگري اعطا مي‌كند. قرآن كريم هم خدا را مالك سموات و ارض مي‌داند اولاً هم مُلك سموات و أرض يعني نفوذ و فرمانروايي سموات و ارض را مال خدا مي‌داند ثانياً و هم هر كسي هر نحوه مُلْكي در جهان پيدا كرد، آن را هم به تمليك الهي مي‌داند كه خدا مالك بود و اين مُلْك را به غير داد ثالثاً پس او مي‌شود مالك كل. هم مالك سموات و ارض است هم مالك مُلْك است. لذا قرآن هم خدا را بعنوان مالك سموات و ارض معرفي مي‌كند هم نفوذ و فرمانروايي سموات و ارض را مال خدا مي‌داند كه مي‌گويد: \*«و لله ملك السموات و الارض»\*(11) و هم مي‌گويد: \*«قل اللهم مالك المُلْك»\*(12) يعني نه تنها تو آسمان و زمين را مالكي، تو مالكيت را هم مالكي. تو سلطنت را هم مالكي. به هر كه خواستي مي‌دهي. قرآن كريم مالك را آنقدر توسعه داد كه مُلك را زير پوشش آورد. نه مَلِك را آنقدر توسعه داده باشد كه مِلك را زير پوشش او آورده باشد. قرآن نه تنها كل نظام را مِلك حق مي‌داند، يك. و نه تنها خداي سبحان را مَلِك و ذومُلْك مي‌داند كه مي‌تواند در جهان نفوذ كند دو، بلكه مي‌گويد هر جا نفوذ و سلطنتي هست كه ديگران دارند اين هم مِلك خداست و خدا به اينها داد كه \*«قل اللهم مالك الملك»\*(13) اصلاً مُلك مال اوست. نه تنها مِلك مال اوست نفوذ و سلطنت هم مال اوست نه تنها خود مَلِك است كه \*«و لله ملك السموات و الارض»\*(14) بلكه ديگران هم اگر سلطه دارند عطيهٔ اوست. \*«قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء بيدك الخير انك علي كل شيء قدير»\*(15) كه هر كس سلطه دارد خواه حق خواه باطل، اين عطيهٴ است. منتها اگر حق بود به عنوان پاداش مرحمت مي‌كند اگر باطل بود به عنوان استدراج مرحمت مي‌كند كه \*«و لا يحسبن الذين كفروا أنّما نُملي لهم خيرٌ لأنفسهم»\*(16) ما به اينها اين قدرت را داديم ببينيم چه مي‌كنند. كه خود ملك هم زير پوشش مالكيت خداي سبحان است. هر كس هر نفوذي دارد، اين نفوذش جزء عطاياي الهي است. خدا بر اين نفوذ هم سلطهٴالكي دارد كه كسي را مَلِك مي‌كند. يا مَلِك بر حوزهٴ خاص يا مَلِكَ بر حوزهٔ عام و همهٔ اين كارها را به عنوان آزمايش و امتحان انجام مي‌دهد. كه \*«قل اللهم مالك الملك»\*(17) تو مالك نفوذي نه تنها مالك اجرام و اشيائي و نه تنها خود نافذي بلكه نفوذي هم كه ديگران دارند، مِلك توست. گاهي مي‌دهي و گاهي مي‌گيري. گاهي مي‌دهي براي امتحان و گاهي‌ هم مي‌گيري. \*«قل اللهم مالك الملك تؤتي الملك من تشاء و تنزع الملك ممن تشاء و تعز من تشاء و تذل من تشاء»\*(18) اما خدايا در همهٔ اين كارها كه ما گفتيم بر اساس مشيت مي‌كني، \*«بيدك الخير»\*(19). تو جز خير چيزي نمي‌كني. امتحان مي‌كني و اين خير است. \*«بيدك الخير إنّك علي كل شيء قدير»\*(20)‌ پس مالك آنچنان وسعت دارد كه هم اشياء‌ را و هم مُلْك بر اشياء را و هم مالك بودن بر مُلْك و اشياء‌ را زير پوشش مي‌گيرد. لذا فرمود: \*«تبارك الذي بيده الملك»\*(21).  شخصي سؤال مي‌پرسد:  جواب:‌ اين جا كه منظور اضافهٴ به ظرف است و چون مالك معناي عام دارد ديگر سخن از استعمال لفظ در اكثر از معني و امثال ذلك نيست. اينجا چون خود مالك آن معناي عام همه را زير پوشش مي‌گيرد، مي‌تواند به يوم هم اضافه بشود زيرا اگر آنچه كه به ظرف اضافه مي‌شود، مُلك است و نه مِلك، خدا هم مالك مِلك است هم مالك مُلك. پس مي‌توان مالك را به ظرف هم اضافه كرد. غرض اين است كه اينچنين نيست كه مَلِك أنسب باشد و مالك أنسب نباشد. يا آنچنان نيست كه چون همهٔ اين موجودات ملك خدا هستند آنجا مَلك و مالك يكسان باشد. آنجا بايد حدود الفاظ و مفاهيم را هم حفظ كرد. منتها مالك اين وسعت را دارد. اينها مسائلي است كه در نوع اين كتابها ملاحظه مي‌فرماييد هست.  ظهور مالكيّت مطلقه در قيامت  قرآن كريم هم مُلك سموات و ارض را از آن خدا مي‌داند و يك جا هم مي‌گويد؛ اصلاً سلطنت به دست اوست. \*«تبارك الذي بيده الملك»\*(22) اين ملك نفوذ و فرمانروايي روي بدنهٔ اشياست. ملكوت نفوذ و فرمانروايي روي ارواح و باطن اشياست. هم بدست خدا ملك است هم بدست خدا ملكوت كل شيء است. هم \*«تبارك الذي بيده الملك»\*(23) هم \*«فسبحان الّذي بيده ملكوت كلّ شيء»\*(24) منتها آنجا كه سخن از ملك است، از اسماء جماليه سخن مي‌گويد به عنوان تبارك. آنجا كه سخن از ملكوت است از اسماء‌ جلاليه سخن مي‌گويد به نام سبحان كه سبحان از اسماء‌ جلاليه است و تنزيهيه. تبارك از اسماء‌ جماليه است. \*«فسبحان الذي بيده ملكوت كل شيء»\*(25) آنچه كه مهم است، اين است كه خدا كه مالك روز جزاست مگر مالك دنيا نيست چون مالك به معناي فرمانرواست نه به معناي صاحب. صاحب يعني دارنده، فرمانروا يعني نافذ الكلمه. كه در اين جا به معني مَلِك هست. خدا مالك روز جزاست يعني ملك روز جزاست و سلطان روز جزاست، مگر سلطان دنيا نيست؟ مگر سلطان همهٔ عوالم هستي نيست؟ آيا خدا در آنروز كارها را به عهده مي‌گيرد؟ يا نه در همهٔ نشئات هستي خدا ملك است؟‌ منتها آنروز ما مي‌فهميم كار به دست او بود و ما به ديگران تكيه مي‌كرديم. گاهي به خودمان تكيه مي‌كرديم، گاهي به زيد و عمرو. آنروز معلوم مي‌شود كه او ملك بود و ملك هست و ملك خواهد بود، نه آنروز او ملك مي‌شود. كه در دنيا ملك نباشد كارها را به دست ديگران واگذار كرده باشد و در آخرت كارها را خود به عهده مي‌گيرد. اين كه قرآن كريم مي‌فرمايد او (مَلِك يوم دين) است يا مالك روز جزاست يعني امروز مالك نيست فردا مالك است امروز سلطان نيست فردا سلطان است سلطنت پيدا مي‌كند. يا امروز براي خيلي‎ها معلوم نيست فردا معلوم مي‌شود كه او فرمانروا بود و فرمانروا هست و فرمانروا خواهد بود اين را شما در چند مورد ملاحظه مي‌فرماييد كه خداي سبحان مُلك و نفوذ در جهان آفرينش را به خود نسبت مي‌دهد. در سورهٔ بقره اين آيهٔ‌ 107 آمد كه \*«الم تعلم ان الله له ملك السموات و الارض و ما لكم من دون الله من وليّ و لا نصير»\*(26) يعني مسأله بقدري روشن است كه شما بايد بدانيد مگر نمي‌دانيد كه مُلك و سلطنت آسمانها و زمين از آن خداست و غير از خدا وليّي نيست كه شما را زير پوشش ولايت خود اداره كند و نصير و ياوري هم نداريد. اين مضمون در چندين آيهٔ قرآن هست كه مُلك و سلطنت و نفوذ در جهان از آن خداست و لا غير اگر نفوذ در جهان از آن خداست، پس اينكه فرمود مالك روز جزاست يعني چه؟ اگر او هم در دنيا نافذ است و مَلك هم در آخرت نافذ است و مَلِك پس چه خصيصه‌اى دربارهٴ قيامت كه خدا ملك روز قيامت است فرمانرواي روز قيامت است اين ناظر به مقام اثبات است نه مقام ثبوت نه يعني خدا در دنيا ملك نيست در آخرت ملك است. انسانها در دنيا متوجه نيستند در آخرت مي‌فهمند كه ملك و نافذ الكلمه ديگري بود و اينها به غير خدا تكيه مي‌كردند. اينكه خدا مي‌فرمايد در قيامت كار فقط به دست من است مگر در دنيا كار به دست غير اوست. در سورهٔ انفطار \*«اذا السماء انفطرت»\*(27) آيات آخر اين سورهٔ‌ انفطار اين است كه \*«و ما ادريك ما يوم الدين ثم ما ادريك ما يوم الدين»\*(28) اين (يوم الديني) كه در سورهٔ حمد خوانده مي‌شود \*«مالك يوم الدين»\*(29)، آن روز جزا را قرآن با اهميت دارد معرفي مي‌كند. فرمود: \*«و ما ادريك ما يوم الدين ثم ما ادريك ما يوم الدين»\*(30) يوم الدين چيست؟‌ يوم الدين اين است؛ \*«يوم لا تملك نفس لنفس شيئا»\*(31) احدي براي احدي مالك چيزي نيست، نه كسي مالك كارهاي خودش هست نه كسي مالك كارهاي ديگران \*«يوم لا تملك نفس لنفس شيئاً»\*(32) پس كارها را كي اداره مي‌كند؟ \*«و الامر يومئذ لله»\*(33) آن روز يعني روز دين كارها مال خداست. اينكه فرمود آنروز كارها مال خداست يعني امروز كارها مال خدا نيست؟ امروز ديگران سهيمند؟ يا امروز و فردا ندارد، اليوم هم و الامر لله. غداً هم و الامر لله. اينطور نيست كه در دنيا كار مال غير خدا باشد و غير خدا كار كند، فردا كه قيامت است خدا كار را به عهده بگيرد. اگر او ربّ العالمين است بالقول المطلق پس و الامر اليوم لله و الامر غداً‌ هم لله و الامر مطلقاً لله پس اينكه فرمود در قيامت احدي مالك چيزي نيست فقط خداست كه صاحب امر است اين نه به آن معناست كه امروز ديگران مالكند، فردا خدا. كه در مقام ثبوت مِلك تقسيم شده باشد يا مُلك تقسيم شده باشد. اين در مقام اثبات است يعني امروز نمي‌دانيد كار به دست كيست، فردا مي‌بينيد.  اعتماد به غير خدا در پوشش دين  قيامت روز ظهور حق است. \*«ذلك اليوم الحق»\*(34) آن روز حق است. روز ظهور حق است. آنگاه معلوم مي‌شود كار به دست ديگري بود. انسان گاهي به خودش نسبت مي‌داد، گاهي به غير خدا تكيه مي‌كرد، گاهي به عنوان اعتماد به نفس خود را فريب مي‌داد يا فريب خود را مي‌‌خورد، گاهي به عنوان «من لم يشكر المُنعِم من المخلوقين لم يشكر الله عزّ وجل»(35) زير چتر ديگري تكيه مي‌كرد و پناهنده مي‌شد فردا هم مي‌فهمد كار به دست ديگري بود. امروز چون اين پوشش است اين اسباب و وسايل را كه همه جزء درجات شئون فاعليت خدا سبحان است ما اين وسطها را مي‌بينيم آن آغاز سلسله را نمي‌بينيم، خيال مي‌كنيم كه خودمان كار كرديم و اگر خواستيم به او رنگ ديني هم بدهيم از يك عده‌اي تشكر مي‌كنيم از باب اينكه «من لم يشكر المُنعِم من المخلوقين لم يشكر الله عزّ وجل»(36) در حالي كه در ذيل همين آيهٔ‌ اواخر سورهٔ يوسف كه خداي سبحان فرمود: \*«و ما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون»\*(37) يعني اكثر مؤمنين مشركند از امام (سلام الله عليه) سؤال مي‌كنند كه چطور اكثر مؤمنين مشركند؟‌ چون در اين كريمه فرمود: \*«و ما يؤمن اكثرهم بالله الا وهم مشركون»\*(38) يعني اكثر مؤمنين مشركند. «مشركون» غير از «الذين أشركوا» است. «الذين أشركوا» در برابر «مؤمنين» است مثل وثنيين و ديگر بت‌پرستان. اما در اين كريمه مي‌فرمايد: اكثر مؤمنين مشركند. وقتي از امام معصوم (عليه السلام) سؤال مي‌كنند كه چگونه مؤمنين مشركند؟ مي‌فرمايد: همين كه مي‌گويند لو لا فلان لهلكتُ. اگر فلان كس نبود ما از بين رفته بوديم(39). يا همين تعبير رايج خود ما كه مي‌گوييم؛ اول خدا دوم فلان شخص اگر نبود. خدا را يك اولي مي‌دانيم كه براي او يك ثاني قرار داديم ديگر \*«هو الاول و الاخر»\* پس نبود. اين تعبيرها يك تعبيرات شرك آلود است. به امام (سلام الله عليه) عرض كردند پس ما چه بگوييم؟ در اين گونه از موارد كه احساني از غير به ما رسيد؟ فرمود: بگوييد خدا را شكر كه از اين راه خدا به ما احسان رساند(40). نه اگر فلان شخص نبود لو لا فلان لهلكت. بگو خدا را شكر كه از اين راه به ما احسان رساند. او اگر نبود ديگري. اگر خداي سبحان مي‌خواست احسان برساند از راه ديگر هم مي‌رساند.  انسان موحّد همهٴ نعم را از خدا مي داند  بنابراين انسان وقتي موحد است كه همهٔ اين آثار نعم را طبق آيهٔ سورهٔ نحل از آن خدا بداند كه \*«و ما بكم من نعمة فمن الله»\*(41) اگر اينچنين هست ديگر هرگز نه به خود بها مي‌دهد نه به ديگري بها مي‌دهد و اگر نبود در قيامت روشن مي‌شود به اينكه كار به دست خدا بوده است، نه تنها در قيامت كار به دست خداست آنروز كه حق روشن مي‌شود، معلوم مي‌شود كه رب العالمين خدا بود و لا غير. خداست و لا غير. \*«و الامر يومئذ لله»\*(42)‌ ناظر به مقام اثبات است، يعني براي شما آنروز روشن مي‌شود كه كار به دست خداست و لاغير. امروز يك سلسله اسباب و يك سلسله انساب را خدا براي تأمين زندگي در اختيار ما قرار داد. نه به نحو تفويض. يعني كار امروز به دست خداست. اين كار امروز بدست خداست يعني (يكشف لكم يومئذ ان الامر لله) يعني براي شما امروز روشن مي‌شود كه امر مال خداست. امر هميشه مال خدا بوده، امر مطلق است منتها يومئذ ظرف اختصاصي يا ملكيت نيست. ظرف انكشاف است يعني (يومئذ ينكشف لكم ان الامر لله) كل اين امر مطلق امر از آن خداست.  هر فاعلي درجه‌اى از درجات فاعليّت خداست  (بيده الخير) امر به دست خداست كار به دست خداست نه اينكه در دنيا كار به دست ديگران است در آخرت كار به دست خداست. چگونه مي‌شود او رب العالمين باشد، ملك سموات و ارض هم در دنيا و آخرت مال او باشد، بعد بگوييم به اينكه در دنيا كار به دست ديگران است در آخرت كار به دست خداست. اين تقويت مي‌كند مسلك توحيد افعالي را. انسان كه كار مي‌كند، ديگري كه خيري انجام مي‌دهد، درجه‌اي از درجات فاعليت خداي سبحان است. آب رفع عطش مي‌كند و آتش هوا را گرم مي‌كند و غذا گرسنگي را رفع مي‌كند و دارو شفا مي‌دهد و مانند آن. اما اينها جزء‌ شئون فعلي و درجات فاعليت خداي سبحان است. نه اينكه خداي سبحان يك سلسله موجودات را خلق كرده و كارها را به اينها سپرده كاري به آنها ندارد. دارو در شفاي خود مستقل است غذا در رفع گرسنگي مستقل است،‌ آب در رفع عطش مستقل است،‌ اينچنين نيست.  او فاعليتش، كه مقام فعل او غير از مقام ذات است، امري است نامحدود. وقتي اين فاعليت امر نامحدود بود،‌ انسان مي‌تواند بگويد \*«و اذا مرضت فهو يشفين»\*(43). آنوقت اين دارو درجه‌اي از درجات شئون فاعليت خداي سبحان است كه خداي سبحان در مقام فعل و نه در مقام ذات با انجام اين تداوي و استعمال از اين دارو به بيمار شفا داد. و هر كاري را هم كه انسان دارد انجام مي‌دهد، درجه‌اي از درجات فاعليت خداي سبحان است.  در مسائل جبر و اختيار اينچنين است؛ انسان را خداي سبحان يك موجود دو بعدي آفريد. بين دو راه او را نگه داشت. فرمود:‌ \*«هديناه النجدين»\*(44) نجد خير و نجد شر. فرمود هر كدام از اينها را كه بگيري پايانش مشخص است. عقل و شرع، براي او معين كرد كه راهنمايي كند كه كدام‌هاش را انتخاب كند. اگر يك وقتي با حسن اختيار خود كار خيري انجام داده است، چون اين امر وجودي است و كمال است و نعمت است به خدا برمي‌گردد. اما چون معصيت فقدان و شر و نقص است به مبادي عاليه ارتباط ندارد. (قد فسّر ذلك الحديث بان الله سبحانه و تعالي يعلم ان ذلك الرجل يصعد بحسن اختياره و أن ذلك الرجل يشقي بسوء اختياره و ان الاختيار ايضاً‌ من عطاياه و مواهبه سبحانه و تعالي) توحيد افعالي غير از مسألهٴ جبر است. آنچه كه خير است، كمال است،‌ وجودي است به ربوبيت بر مي‌گردد، آنچه كه شر است، نقص است مبدأ بالذات ندارد، آن را انشاء الله در سورهٔ‌ نساء كه فرمود: \*«ما اصابك من حسنه فمن الله و ما اصابك من سيئه فمن نفسك»\*(45) آنجا انشاءالله روشن خواهد شد.  منظور آن است كه اين كه فرمود: \*«مالك يوم الدين»\*(46) نه يعني در قيامت خدا فرمانرواست كه امروز فرمانروا نباشد. در قيامت روشن مي‌شود كه او فرمانروا بود.  آياتي كه مسألهٴ ملك را تنظيم مي‌كند،‌ اينچنين از آنها استفاده مي‌شود؛ آيهٔ‌ 16 سورهٔ غافر اين است كه \*«يوم هم بارزون لا يخفى على الله منهم شيء لمن الملك اليوم»\*(47) ملك امروز مال كيست؟ نه يعني اين ملك قبلاً مال ديگران بود امروز مال خداست. آنروز سؤال مي‌كنند كه ملك مال كيست ؟‌ كي فرمانرواست ؟‌ نه امروز كي فرمانرواست. در قيامت مي‌پرسند كه چه كسي فرمانرواست؟ كي صاحب سلطه است؟ \*«لمن الملك اليوم لله الواحد القهار»\*(48) و بخشهاي ديگر هم همين مضمون است.  در سورهٔ طه آيهٔ 114 اين است؛ \*«فتعالي الله المَلِكُ الحقّ»\*(49) بالقول المطلق خدا را ملك معرفي كرد فرمانروا اوست. ديگر فرض ندارد كه او فرمانروايي را مالك باشد، مالك سلطنت باشد، مالك نفوذ باشد و خود بر دنيا مَلِك و نافذ الكلمه نباشد. اينچنين نيست. او مالك مُلك است،‌ مالك سلطنت است. گاهي اين سلطنت را مي‌دهد گاهي هم مي‌گيرد. انسان را مالك بر چشم و گوش كرد. فرمود اينكه شما احيانا مالك بر چشم و گوش هستيد، اين به اعطاي ماست. و گرنه ما آن لحظه‌اي كه اراده كرديم،‌ اجازهٴ بستن چشم را هم به شما نخواهيم داد. \*«أمن يملك السمع و الابصار»\*(50) فرمود: آن لحظه‌اي كه اراده ما تعلق گرفت، اجازهٴ چشم بستن هم به محتضر نخواهيم داد. ديگر نمي‌گزاريم او چشمش را ببندد و بميرد با همان چشم باز مي‌ميرد. كه اگر كسي در حالت گرمي بدن چشمش را به هم نگذارد يك منظرهٴ هولناكي در مغسل دارد. اينچنين نيست كه انسان مالك چشمش هم باشد يا مالك گوش باشد. همان لحظه هم خدا مي‌بندد. پس اينطور نيست كه امروز ملك نباشد و فردا ملك بشود. فردا معلوم مي‌شود كه كار به دست ديگري بود.  موحد كامل، سلطهٴ مطلق خدا را هم اكنون مشاهده مي كند  يك موحد كامل آنچه را كه ديگران بايد بميرند و ببينند، او هم اكنون مي‌بيند. اين ادعيهٴ ائمه (عليهم السلام) نشان مي‌دهد كه آنها اين حال را دارند، هم اكنون مي‌بينند كار به دست ديگري است. آن بيان امام رضا (سلام الله عليه) اين است كه عرض مي‌كند خدايا؛ «ما اصابني من حسنه فمن احسانك و ما اصابني من سيئه فمن نفسي لا صنع لي و لا لغيري في احسانك»(51) آن احسانهايي كه تو نسبت به ما روا داشتي، نه خود ما نقشي داشتيم نه ديگري نقشي داشت. «لا صنع لي و لا لغيري في احسانك و لا عذر لي إن أسأتُ»(52) اگر بدي كردم معذور نيستم «فاغفر لمن في المشارق الارض و مغاربها من المؤمنين و المؤمنات»(53) كه خدايا مشرق و مغرب عالم هر كسي مؤمن و مؤمنه هست او را بيامرز. اين دعاي امام رضا (سلام الله عليه) نشان مي‌دهد آنچه را كه ديگر افراد بايد بميرند و برزخ را پشت سر بگذارند و قيامت كبري فرا برسد و در قيامت ببينند؛ \*«والامر يومئذ لله»\*(54)، اينها هم اكنون مي‌بينند و الامر يومئذ لله. خاصيت توحيد افعالي اين است كه هم اكنون انسان مي‌بيند و الامر يومئذ لله. و الامر لله. و الامر لله له الخلق و الامر، هم اكنون هم اينطور است، منتها در قيامت روشن مي‌شود.  «و الحمد لله رب العالمين»  پاورقي‌‌ها:  (1) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 3.  (2) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 3.  (3) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (4) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (5) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (6) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (7) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (8) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (9) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (10) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (11) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 189.  (12) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 26.  (13) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 26.  (14) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 189.  (15) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 26.  (16) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 178  (17) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 26.  (18) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 26.  (19) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 26.  (20) سورهٔ آل عمران، آيهٔ 26.  (21) سورهٔ ملك، آيهٔ 1.  (22) سورهٔ ملك، آيهٔ 1.  (23) سورهٔ ملك، آيهٔ 1.  (24) سورهٔ يس، آيهٔ 83.  (25) سورهٔ يس، آيهٔ 83.  (26) سورهٔ بقره، آيهٔ 107.  (27) سورهٔ انفطار، آيهٔ 1.  (28) سورهٔ انفطار، آيات 17 ـ 18.  (29) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (30) سورهٔ انفطار، آيات 17 ـ 18.  (31) سورهٔ انفطار، آيهٔ 19.  (32) سورهٔ انفطار، آيهٔ 19.  (33) سورهٔ انفطار، آيهٔ 19.  (34) سورهٔ نبأ، آيهٔ 39.  (35) وسائل الشّيعه، ج 16، ص 313.  (36) وسائل الشّيعه، ج 16، ص 313.  (37) سورهٔ يوسف، آيهٔ 106.  (38) سورهٔ يوسف، آيهٔ 106.  (39) وسائل الشّيعه، ج 15، ص 215.  (40) وسائل الشّيعه، ج 15، ص 215.  (41) سورهٔ نحل، آيهٔ 53.  (42) سورهٔ انفطار، آيهٔ 19.  (43) سورهٔ شعراء، آيهٔ 80.  (44) سورهٔ بلد، آيهٔ 10.  (45) سورهٔ نساء، آيهٔ 79.  (46) سورهٔ فاتحة الكتاب، آيهٔ 4.  (47) سورهٔ غافر، آيهٔ 16.  (48) سورهٔ غافر، آيهٔ 16.  (49) سورهٔ طه، آيهٔ 114.  (50) سورهٔ يونس، ايه 31.  (51) وسائل الشّيعه، ج 4، ص 451؛ «قال سمعتُ الرضا (عليه‌السّلام) يقول: في سجوده لك الحمدُ إن أصعتك و لا حُجّة لي إن عصيتك و لا صُنعَ لي و لا لغيري في احسانِكَ و لا عذرُ لي إن أسَأتُ ما أصابني من حسنةٍ فمنك يا كريمُ إغفر لِمَن في مشارقِ الأرضِ و مغاربِها من المؤمنين و المؤمنات.  (52) وسائل الشّيعه، ج 4، ص 451؛ «قال سمعتُ الرضا (عليه‌السّلام) يقول: في سجوده لك الحمدُ إن أصعتك و لا حُجّة لي إن عصيتك و لا صُنعَ لي و لا لغيري في احسانِكَ و لا عذرُ لي إن أسَأتُ ما أصابني من حسنةٍ فمنك يا كريمُ إغفر لِمَن في مشارقِ الأرضِ و مغاربِها من المؤمنين و المؤمنات.  (53) وسائل الشّيعه، ج 4، ص 451؛ «قال سمعتُ الرضا (عليه‌السّلام) يقول: في سجوده لك الحمدُ إن أصعتك و لا حُجّة لي إن عصيتك و لا صُنعَ لي و لا لغيري في احسانِكَ و لا عذرُ لي إن أسَأتُ ما أصابني من حسنةٍ فمنك يا كريمُ إغفر لِمَن في مشارقِ الأرضِ و مغاربِها من المؤمنين و المؤمنات.  (54) سورهٔ انفطار، آيهٔ 19.    عکس  || | RSS |
|  |
| |  |  |  | | --- | --- | --- | |  |  |  | |